

مفهوم فرم بویژه در هنر*

سید جواد ظفر مند**

چکیده:

"فرم" یکی از مفاهیم اساسی و کلیدی هنر است که به دلیل گستره معنایی، کاربرد وسیع و کلی بودن و باز بودن آن، نیاز مبرمی به تبیین از منظر خاص هنری دارد. از آنجائیکه در کتب مختلف هنری، کمتر ابعاد مختلف و وجوه معنایی فرم تشریح شده است، پرداختن به وجوه مختلف مفهوم این اصطلاح پایه‌ای ضروری به نظر می‌رسد. برای این منظور در این مقاله سعی گردیده است تا ابتدا با بررسی معنای لغوی واژه فرم بر اساس فرهنگ‌های معتبر فارسی؛ فرهنگ‌های معتبر انگلیسی به انگلیسی و نیز دائرةالمعارف‌های معتبر انگلیسی؛ و همچنین بیان چیستی (فلسفه) فرم بر اساس بیان اجمالی نظرات فلاسفه یونان باستان، برخی فلاسفه غرب و فلسفه اسلامی، ویژگی‌هایی معنایی و مفهوم کلی واژه فرم جمع‌بندی شود. سپس تعاریف تخصصی ارائه شده از سوی هنرمندان در کتب مختلف هنری ذکر و بررسی می‌گردد و نهایتاً بر اساس کل مطالب ذکر شده، مفهوم فرم و وجوه مختلف آن در هنر، به عنوان نتیجه‌گیری، بیان می‌گردد.

واژه‌های کلیدی:

فرم، شکل، صورت، ایدوس (eidōs)، محتوا، موضوع، ماده، ترکیب (کمپوزسیون)

* این مقاله بر اساس متن کامل شده اولین سخنرانی علمی ارائه شده در دانشکده هنر و معماری دانشگاه شیراز، تحت همین

عنوان در تاریخ ۱۳۷۹/۱۲/۷ تدوین شده است.

** دانشجوی دکتری طراحی صنعتی، دانشگاه چیبای ژاپن.

مقدمه

باز بودن حیطه معنایی این واژه و امکان ایجاد سوء تفاهم در درک مفهوم این واژه اساسی، بر ضرورت پرداختن به وجوه مختلف معنایی فرم تاکید می کند. اصولاً ورود به مباحث پیچیده هنری بدون آگاهی دقیق از مفاهیم اولیه هنری - نظیر فرم - امکان پذیر نیست و نیز بسته به نوع مبحث حیطه معنایی خاص این چنین واژه‌هایی باز، می باید به طور دقیق برای مخاطب یا خواننده مشخص گردد. بدیهی است بدون داشتن یک درک مشترک از یک چنین اصطلاحی، بر اثر تفاوت نیت و مقاصد از به کار بردن آن واژه، مباحث نظری هنر دچار مشکل می گردد و در بسیاری اوقات خلط مبحث ایجاد می شود، که برای نمونه، تعدادی از مصادیق آن از برخی کتاب های تخصصی هنری آورده شده است.

"فرم" یکی از اصطلاحات کلیدی است که استفاده از آن در مباحث مختلف - عمومی و تخصصی - هنری بسیار رایج است، به گونه ای که می توان آن را یکی از مهم ترین مفاهیم پایه هنر در نظر گرفت. لذا پرداختن به معنی و مفهوم آن در رشته های هنری از ضروریات محسوب شده و از اهمیت ویژه ای برخوردار است. با شنیدن یا مشاهده این واژه، یک مفهوم محسوس مشترک بین عموم، استنباط می شود که تعریف دقیق آن به طور سریع با بیانی صریح دشوار می باشد. لذا مفهوم این واژه همچون مفاهیم بنیادین فضا، هستی و زمان جزو بدیهیاتی می باشد که هر کس علاوه بر اینکه در چارچوب ادراک جهان و محیط زندگی خود دائماً با آنها در ارتباط است، در حیطه تخصص و فعالیت حرفه ای خود نیز به گونه ای خاص خود، از زاویه ای ویژه به آنها نگریسته و آنها را تبیین می کند. بعلاوه،

معنای لغوی "فرم" در فارسی

شخصیتی ممتاز به مجموعه ای واحد بخشیده. (معین، محمد، ۱۳۶۲، ص ۲۵۲۲). همانگونه که مشاهده می شود تعریف فوق نسبتاً واضح، جامع و فراگیر می باشد.

برگردان های "Form" به فارسی

حال بهتر است نگاهی به برگردان های این واژه از انگلیسی به فارسی در فرهنگ های معتبر و تخصصی انگلیسی به فارسی داشته باشیم تا دلالت معنایی و مفهوم دقیق این واژه را بهتر دریابیم. در فرهنگ اصطلاحات و واژگان هنرهای تجسمی، برابر فرم آمده است: "۱- شکل، حجم ۲- صورت، قالب (در نقد هنری)" (کرامتی محسن، ۱۳۷۰، ص ۱۶۲). در فرهنگ مصور هنرهای تجسمی معنی فرم مشابه مورد فوق می باشد: "۱- قالب، صورت ۲- شکل، شکل سه بعدی" (مرزبان، پرویز، ۱۳۷۱، ص ۱۰۷). در فرهنگ معاصر باطنی فرم بدین ترتیب معنی شده است: فرم در حالت اسم: "۱- صورت ۲- شکل ۳- اندام، هیكل ۴- هیئت، نما ۵- شیء، چیز ۶- قالب ۷- نوع، قسم، گونه ۸- تشریفات، صورت، ظاهر ۹- تعارف، ادب ۱۰- کار، عمل ۱۱- راه و رسم و شیوه کار ۱۲- پرسشنامه، ورقه، برگه و ..." (باطنی، محمدرضا، ۱۳۷۲، ص ۲۸۳). فرم در حالت فعل: "۱- ساختن، درست کردن، بوجود آوردن، ایجاد کردن، تشکیل دادن ۲- تأسیس کردن، دایر کردن، برپا کردن ۳- به صورت چیزی در آوردن و ... (همان ماخذ). در فرهنگ کامل

با توجه به استعمال فراوان این واژه در مکالمات فارسی زبانان، در نگاه اول این شبهه ایجاد می شود که این کلمه فارسی است. بعلاوه معنی واژه فرم در اکثر فرهنگ های لغت فارسی ذکر شده است که این امر نشان دهنده کاربرد وسیع و ریشه دار آن و سابقه زیاد استفاده از آن، در زبان فارسی است. در مقابل فرم در لغتنامه مرحوم دهخدا آمده است: "(مأخوذ از زبان های اروپایی)، شکل، صورت، رسم و طرز رفتار، قالب و نمونه و ..." (علی اکبر، دهخدا، ۱۳۳۵). فرم در فرهنگ عمید نیز، "ریخت، شکل، وضع، هیئت، حالت، صورت، ظاهر، پیکر، کالبد" (عمید، حسن، ۱۳۵۷، ص ۱۵۲۹) معنی شده است که در مقابل آن "Forme" مربوط به زبان فرانسه ذکر شده است. همانگونه که می بینیم در برابر واژه فرم لغات فارسی معادل بسیاری - در فرهنگ های لغت فارسی - ذکر گردیده است که اکثر آنها سلیس و روان می باشند. حال این پرسش مطرح می شود که: چرا به جای واژه فرم، کلمات ساده و ملموس ریخت، شکل، وضع، حالت، پیکر، هیئت و ... در مکالمات فارسی زبانان - بکار برده نمی شود؟ در پاسخ باید گفت که فرم یک مفهوم بدیهی سهل است که تعریف کامل و دقیق آن با بیانی صریح، ممتنع می باشد. لذا هیچ واژه ای همچون فرم بر این مفهوم بدیهی دلالت ندارد، چرا که اگر دلالت داشت، ترجیحاً بکار می رفت. از این روست که در فرهنگ کامل فارسی معین، فرم به عنوان یک اصطلاح رایج و مورد استفاده در زبان فارسی معنی شده است و در برابر آن لغت معادلی ذکر نگردیده است: "فرم: Form ترکیب عناصری که مجموعه ای واحد را بوجود آورده اند، روش و سبکی که بین این عناصر هماهنگی برقرار کرده و بطور خلاصه عاملی که

بخش‌ها در کنار هم قرار می‌گیرند تا یک چیز یا مجموعه‌ای را بسازند، سبک یا شیوه بیان یا ارائه (نمایش)، به عنوان مثال یک قطعه موسیقی در فرم سونات، ... ۲- یک نظام یا سازمان ویژه، گونه، نوع، به عنوان مثال: فرم حکومت یا مذهب؛ فرم‌های زندگی حیوانات و گیاهان؛ برف و باران، فرم‌هایی از آب هستند ... ۴- دستور زبان (گرامر) شکل‌های هجی (Spell) یک لغت به طور مثال لغت brother در حالت جمع دارای دو فرم brethren و brothers (Cerners Dic., P. 488) صورت "Forme" و در لاتین "Forma" می‌باشد. فرهنگ کامل کتابخانه‌ای هنر ریشه لغت فرم را در اصطلاح لاتین "Forma" می‌یابد. این اصطلاح "گستره مشابهی را در برداشته و دارای مفهوم ضمنی زیبایی نیز می‌باشد" (Dictionary of Art, Vol.11, P. 312) در فرهنگ انگلیسی وبستر (Webster) دلالت معنایی فرم در حالت اسم طی ۲۰ دسته، فعل متعدی هفت دسته و فعل لازم در سه دسته مجزا و شماره گذاری شده بیان شده است، که مهم‌ترین آنها عبارتند از: "۱- ...، شکل خاص هر چیز ...، ۲- پیکر یا ترکیب یک شخصیت یا جانور ...، ۳- حالت خاصی از وجود که یک چیز داشته، یا کسب می‌کند، آب به فرم بخار ۴- ترتیب خصوصاً ترتیب منظم، طریقه‌ای که بخش‌های یک کل سازمان‌دهی شده‌اند ... ۱۹- فلسفه؛ سرشت مطابق با واقع یا شخصیت ذاتی یک چیز به صورت متمایز از ماده، ... فرم بر ترتیبی (نظامی) از بخش‌های یک چیز دلالت می‌کند، که تمایز ظاهر و جلوه‌ای ویژه به آن می‌دهند ..." (New Dic., P.548 Webster) همانگونه که مشاهده می‌شود از میان تعاریف ارائه شده در «وبستر»، تعریف فلسفی فرم کامل‌تر به نظر می‌رسد. فرم در فرهنگ «وبستر» به عنوان یک اصطلاح کلی و باز مطرح شده است و گرچه مترادف‌هایی برای آن ذکر کرده است اما "Form" را کلی‌تر از آنها و شامل تمامی آنها دانسته است. این مترادف‌ها عبارتند از: ترکیب اندامی «Figure»، خطوط خارجی «Out Line»، شکل «Shape»، ترکیب شکلی «Configuration».

در دائرةالمعارف اینترنت‌ناشنال، فرم و ماده به عنوان مفاهیمی مربوط به هم ولی مجزا قلمداد شده‌اند: "آنچه که، شیء از آن ساخته شده و در آن شیء بکار برده شده است، ماده، و طریقی که آن مواد نظم گرفته یا ساختمانی را تشکیل داده‌اند، فرم می‌باشد" (Enc. International Vol.7, P. 279.)

در دائرةالمعارف بریتانیکا، در معنی فرم به تفصیل چنین آمده است: "فرم به طور کلی شکل یا ساختار یک چیز منفک از موادی که آنرا ساخته‌اند و مضمون یا محتوای آن است. دو شیء ممکن است از جهت محتوا متفاوت به نظر برسند در حالیکه فرم مشابهی دارند، مانند دو غزل از شکسپیر، و یا از نظر فرم متفاوت ولی مراد مشابه داشته باشند، مانند دو نمونه ساختمان متفاوت با مصالح ی‌نسان؛ و یا تنها در محتوا مشابه باشند، مانند اپرای وردی (verdi) و نمایش اتلو از نظر داستان، و یا از همه نظر- فرم، محتوا، ماده- متفاوت. مشابهت یا تفاوت فرم امری نسبی است. دو ترکیب موسیقی ممکن است به فرم سونات باشند، در صورتیکه در جزئیات معمول بسیار متفاوتند. یک

انگلیسی- فارسی آریانپور کاشانی در برابر "Form" این کلمات به چشم می‌خورد: "۱- شکل (اشکال)، ریخت، ترکیب، ظاهر، وضع و شکل ظاهری ۲- پیکر، هیكل، صورت، تصویر، صورت‌ظاهری ۳- ... ۴- روش، طریقه، طرز، ... ۵- جور، قسم (اقسام)، نوع (انواع)، جنس ۶- آئین، رسم (رسوم و آداب)، رفتار، حالت، آمادگی ۷- ترتیب، نظم، ... قالب، نمونه، زیبایی، قشنگی، خوشنمائی، ترکیب" (آریانپورکاشانی، عباس، ۱۳۶۳، ص ۱۸۱۷). همچنین فرم به صورت فعل نیز در همان مأخذ چنین معنا شده است: "۱- تأیید کردن، تصور کردن، قطعاتی را هماهنگ کردن، درست کردن، تشکیل دادن، ساختن ۲- شکل درآوردن، قالب کردن، شکل دادن، ۳- ساختن، بنا کردن ۴- پروریدن، پرورش دادن، ورزیده کردن، تربیت کردن ۵- درست شدن، تشکیل شدن، صورت بستن، شکل گرفتن، به شکلی درآمدن..." (همان مأخذ، ص ۱۸۱۸).

این سیل کلمات معادل، نشان دهنده حیطه وسیع معنایی "Form" و کاربرد آن در مباحث مختلف و حوزه‌های گوناگون می‌باشد. ولی هیچیک از کلمات معادل ارائه شده بیانگر کامل مفهوم فرم نیست. بعلاوه همانطور که مشاهده می‌شود «Form» در زبان انگلیسی به شکل فعل نیز بکار برده می‌شود و نکته حائز اهمیت، دو وجهی بودن این فعل است. فعل «Form» هم به صورت لازم (تشکیل شدن، شکل گرفتن) و هم به صورت متعدی (تشکیل دادن، شکل دادن) ایفای نقش می‌کند. ناگفته نماند که گاهی در مکالمات فارسی، افعال ترکیبی فرم گرفتن، فرم داشتن و فرم دادن، به صورت غلط مصطلح بکار برده می‌شود که این خود از خواص و ویژگی‌های زبان فارسی است. شاید در نگاه اول مناسب‌ترین کلمه معادل جهت «Form»، شکل- با کسر ش (تلفظ محاوره‌ای)- در نظر گرفته شود. ولی با اندکی کاوش و دقت در می‌یابیم که شکل- با فتح ش (تلفظ صحیح)- در واقع بر گردان دقیق و صحیح "Shape" می‌باشد. همانگونه که می‌بینیم، در فرهنگ‌های انگلیسی- فارسی معتبر و تخصصی، تنها به ذکر کلمات معادل جهت «Form» بسنده شده که بطور دقیق ما را به مفهوم روشن «Form» رهنمون نمی‌سازند. بعلاوه ذکر کلمات معادل خوشنمائی- زیبایی و قشنگی برابر «Form» نشانگر وجود جنبه‌های زیبایی شناختی در کنه مفهوم فرم می‌باشد بنابراین به منظور یافتن معنای دقیق و کامل واژه فرم به فرهنگ‌های لغت و دائرةالمعارف‌های معتبر انگلیسی رجوع می‌کنیم.

معنای "Form" در انگلیسی

در فرهنگ کوچک آکسفورد، "Form" "طریقه‌ای که یک شیء بوجود و ظهور می‌آید"، معنی شده است. (p.196 The Oxford Minidictionary) در فرهنگ "The Advanced Learners" برای "Form" طی حالت اسم، ۱۲ دسته معنایی متفاوت و طی حالت فعل، ۷ دسته معنی به ترتیب اهمیت و کاربرد ذکر شده است. برخی از آنها که مربوط به معنی و مفهوم "فرم" می‌باشند بدین قرارند: "۲- ... یک نظام یا ترتیب کلی از بخش‌ها (اجزاء)، طریقه‌ای که

نمایش به طور مثال: (الف) ممکن است از لحاظ فرم پُرابی مشابه نمایش (ب) و از لحاظ تراژدی بودن مشابه نمایش (ج) باشد" (Enc. Britanica, 1975, Vol 9, P. 51.)

در تعریف فوق، فرم از ماده و محتوا تفکیک شده و بر نسبی بودن فرم تاکید شده است. به عبارت دیگر مرتبه فرم، جهت تعیین و تشخیص مشابهت ها و اختلاف های چیزهای مختلف - خصوصاً آثار هنری - امری بدیهی و در عین حال قراردادی است. به طور مثال دو شعر مختلف از لحاظ وزن و یا تمثیلات به کار برده شده در آنها دارای فرم های متفاوتی باشند. "شکل یا صورت (فرم) شعر می تواند یک مفهوم عمیق تر هم داشته باشد و آن مسئله شکل درونی یا فرم ذهنی آن است که به طور خلاصه عبارت است از مسئله پیوستگی عناصر مختلف یک شعر در ترکیب عمومی آن،..." (شفیعی کدکنی، محمدرضا، ۱۳۵۹، ص ۱۰۵).

در دائره المعارف آمریکا، فرم به طور مبسوط چنین تعریف شده است: "فرم، شماری از مفاهیم مختلف ولی مربوط را مشخص می کند. پاره ای از آنچه که برای آگاهی ما از واقعیت ضروری است... کاربرد فلسفی این اصطلاح - متافیزیک، شناخت - شناسی (اپیستمولوژی)، زیباشناختی - از دیگر کاربردهای مشابه افزون تر است. با نگاهی ساده، فرم شیء مادی، شکل آن است، به طور متمایز از ماده ای که شیء از آن تشکیل یافته است. همچنین فرم، نظم یک مجموعه عناصر است. به طور مجزا از سرشت نهانی آنها، به طور مثال ترتیب ماریچی اتم ها در یک مولکول و یا تقارن هندسی آنها در یک کریستال. در ساختمان های عالی زنده (ارگانیک)، فرم صرفاً ساختار کالبدی نیست، بلکه تابعی عملکردی از جریان های متعدد فیزیکی نیز می باشد. در روابط اجتماعی فرم میزان یا الگوست... همچنین فرم ساختار نیز هست، شامل نظام سیاسی، اقتصادی و دیگر تشکیلات. تعریف ساده فرم نمی تواند به قدر کافی همه این کاربردها را پوشش دهد ولی یک معنای ناب اصلی می تواند از روابط درونی آنها به طور ثابت استخراج شود. دو شیء ممکن است از جنبه هایی و به واسطه عواملی مشترک دارای یک فرم فرض شوند. مثلاً "موشک ساترن V و یک مدل چوبی کامل از آن، هم فرم هستند، زیرا هم موضوعند و سه طبقه آنها از لحاظ نظام قرارگیری و نسبت طول به قطر آنها مشابه و یکسان است. فرم در وجودی که ماهیت آن در حال دگرگونی است چیزی است نسبتاً پایدار. به طور مثال در یک حیوان که یاخته های آن مدام جایگزین می شود، فرم، نسبت فاصله ای انگشت شست و اشاره است و بستگی عملکردی میان جگر و قلوه ها. در یک تشکل مذهبی که بخش های زیادی را از دست داده است، فرم، مراسم عبادی مقرر شده است" (Enc. Americana, 1975, Vol.11, P. 601) همانطور که مشاهده می شود علی رغم شرح مبسوطی که آمریکا در باب معنی فرم بیان داشته بیشتر از طریق بیان مثال و مصداق سعی در بیان کاربرد معنایی "فرم" نموده است. ولی نکات مهمی از آن برداشت می شود که در فهم محدوده معنایی "فرم" مفید می باشد.

در فرهنگ کامل کتابخانه ای آکسفورد در باب معانی و کاربردهای فرم مطالب زیادی ارائه شده که از میان آنها به تعریفی مهم اشاره می شود: "... شخصیت، سرشت، ساختار و یا وضعیت ویژه یک چیز، حالت ویژه ای که یک چیز در آن بوجود آمده و یا خود را آشکار می سازد" (The Oxford Eng. Dic. Vol.6, P. 78)

از کل آنچه ذکر گردید نتیجه می گیریم که "فرم" یک اصطلاح است که در حوزه های مختلف علوم و دانش بشری معانی خاص و کاربردی ویژه دارد. همچنین از لحاظ لغوی، گستره معنایی ویژه ای را در زبان انگلیسی - و دیگر زبان های اروپایی - در بر می گیرد. با این وجود فرم یک پدیده یا موجود یا موجودیت - اعم از زنده و غیر زنده، عقلی و نقلی یا مادی - در واقع کیفیت ویژه وجود و ظهور آن است که موجب تمایز و شناسایی آن از سایرین می گردد. بخشی از این کیفیت مربوط به نظام ساختار آن و بخشی مدیون سرشت و نهاد آن است. "فرم" کلیتی است که شخصیت ویژه و یا حالت خاص چیزی را موجب می شود. تشخیص این کیفیت خاص، نسبی می باشد و تعیین و تشخیص فرم یک چیز و مشابهت ها و تفاوت های آن با چیزهای دیگر طی مراتب مختلف صورت می پذیرد. لذا فرم دو شیء ممکن است از لحاظی مشابه و طی مرتبه ای دیگر، متفاوت باشند.

از میان همه تعاریف ارائه شده در باب مفهوم "فرم"، معانی فرم در فلسفه، کلی تر و فراگیرتر جهت اکثر کاربردهای این واژه می باشد. تبیین مفهوم "فرم" چون به جیستی یک موجودیت بدیهی و اساسی مربوط می شود لاجرم ما را به وادی فلسفه می کشاند. بنابراین ذکر دیدگاه های مهم فلسفی در مورد "فرم" - به عنوان کلی ترین و جهان شمول ترین منظر - به منظور بیان مفهوم "فرم" ضروری است.

لازم به ذکر است که در زبان فارسی نمی توان کلمه معادلی به طور کاملاً دقیق برای "فرم" در نظر گرفت. اگرچه در فلسفه اسلامی معمولاً از اصطلاح "صورت" استفاده می شود ولی همچنان "فرم" کاربردی فراگیر دارد برای نمونه می توان به مقاله "صورت معنا در هنر" (نوروزی طلب، علیرضا، ۱۳۷۳، ص ۱۱ و ص ۱۸) و کتاب «هرم هستی» (حائری یزدی، مهدی، ۱۳۶۰، ص ۲-۱۶۱) اشاره نمود که کلمه "فرم" به کرات در آنها به کار رفته است.

جیستی (فلسفه) فرم

اصطلاح فرم در طول تاریخ متناسب با نوع نگرش فیلسوفان، به طرق گوناگون تبیین شده است. در فرهنگ کتابخانه ای هنر، ریشه مفهوم "فرم"، در یک اصطلاح قدیمی و مطرود فلسفی جستجو می شود: اصطلاح یونانی "Eidos این اصطلاح اساساً دارای مفهوم نمای یک چیز و به معنی آنچه که چیزی را بدان تشخیص می دهیم، می باشد؛ آنچه که به طور معمول شکل محسوس و

شخصیت یک شیء را، به واسطه نمای دیداری شیء، شامل می شود. ... معنی وسیع تر آن در بسط شخصیت و هویت ذاتی یک چیز - نه صرفاً وجه دیداری آن - ادامه می یابد. که این به عنوان نوع و گونه اشیاء شناخته می شود. ... یک شیء به اعتبار فرم (Eidos) خود (طی احساس بصری اولیه تشخیص تا درک مجرد جوهر) تشخیص داده شده و شناخته می شود و برای ما به عنوان یک موجودیت ممتاز آشکار می گردد" (Dic Of Art, Vol.11, P. 313)

"افلاطون (یا پلاتونیوس، فیلسوف یونان باستان) اولین کسی بود که اصطلاح ایدوس (Eidos) را در فلسفه تبیین نمود" (Enc. Britanica, 1991, Vol. 4, P. 883) وی در مقالات تیمیوس (Timeaus) الگوهای فرمی ابدی (صور مثالی) را مطرح نمود. طبق عقیده وی کل موجودیت مشخص ماده بر اساس آن الگوها فرم جهان را پدید آورده است. وی فرم را "واقعیت وجودی ابدی، که یک شیء را آنچه هست می سازد"، تعریف نمود (Enc. Americana, Vol.11, P. 601) در نظر افلاطون، "فرم" مقابل ماده بود. وی معتقد بود: "فرم های ابدی اگرچه هویدا نباشد ولی واقعیتی برتر از اشیاء مادی هستند" (Enc. Britanica, Vol. 4, P. 883) فرم ابدی در واقع جوهر تغییر ناپذیری بود که تنها می توانست به وسیله چیزهای مادی و محسوس، دریافت و یا تقلید شود.

"ارسطو نخستین کسی بود که فرم و ماده را متمایز نمود. وی تصور تجریدی افلاطون از فرم را رد کرد و ثابت نمود هر شیء محسوس هم از ماده و هم از فرم تشکیل یافته است و هیچیک بدون دیگری نمی تواند وجود داشته باشد. طبق نظر او فرم هم یک قائده کلی تعیین کننده است (علت صوری) و هم جوهر و تعریف ماده - مثلاً آنچه را که آنرا یک انسان یا خانه می نماید - و بنابراین غایت آن ماده را نیز شامل می شود. (علت غایی). لذا ماده به عنوان بالقوه و فرم بعنوان تحقق و فعلیت مطرح می شود" (Enc. Americana, Vol.11, P. 601) بنابراین، "فرم" نظام و سازمانی است که عناصر مادی تحت آن، یک شیء را تشکیل می دهند و "ماده" هر چه می تواند بشود ولی این "فرم" است که عملاً تعیین می کند شیء چه هست. برای ارسطو فرم یک شیء، علت تکوینی آن است. چیزی که آنرا بصورت موجودیتی که هست می سازد.

"فرضیه فرم ارسطو به وسیله "سنت توماس آکوئیناس" با مسیحیت و مدارس قرون وسطی تطبیق داده شد. وی علاوه بر توجه به وجود مستقل "فرم جوهری" (Substantial Form) مفاهیم دیگری از فرم را مطرح نمود: "فرم اتفاقی" (Accidental Form) کیفیتی از یک چیز که به واسطه ماهیت آن معین شده نمی باشد. "فرم محسوس" (Sensible Form) آن عناصر فرمی که به واسطه درک حسی می توانند متمایز از ماده باشند (Enc. Britanica, Vol. 4, P. 883)

فرانسویس بیکن فرم را چنین تعریف نمود: "فرم از نشان ویژه یک چیز و قوانین حاکم بر آن، که شیء را توصیف می کند، تشکیل شده است. یک فرم مفروض اگرچه نتواند در هر ماده ای القاء شود ولی همیشه محدود به یک نوع نیز نیست"

(Enc. International, Vol. 7, P. 279) به طور مثال می توان میزی از جنس چوب یا فلز داشت. در نزد "امانوئل کانت" فرم یک خاصیت از فکر و ذهن بود. وی معتقد بود که فرم از تجربه نشأت گرفته است و به عبارتی دیگر به وسیله شخص بر اشیاء مادی تحمیل شده است. وی زمان و فضا را به عنوان دو فرم از حس تشخیص، تبیین می کند. (Enc. Britanica, Vol. 4, P. 883)

همانگونه که ذکر گردید معادل کلمه فرم در فلسفه اسلامی، "صورت" می باشد. امام جعفر صادق (ع) می فرمایند: "حقیقه الشیء بصوره لا بماده" صورت شیء همان ذاتیات شیء است. چیستی شیء به صورتش است نه به ماده اش. به علاوه صورت بدون ماده تحقق نمی پذیرد. هر محتوا و مضمونی بر صورتی ظهور می یابد و صورت ماده را از کتم عدم خارج می کند. ترکیب ماده و صورت ترکیب اتحادی است. ماده و صورت در خارج عین یکدیگرند و جدای از هم نیستند (نوروزی طلب، علیرضا، ۱۳۷۳، ص ۸ تا ۱۲). در فلسفه اسلامی انواع زیادی اصلاحات انضمامی صورت بکار برده می شود از قبیل: صورت ابداعی، صورت انتزاعی، صورت بالذات، صورت بالعرض، صورت بالقوه، صورت بالفعل، صورت جسمیه، صورت جوهریه، صورت حسیه، صورت خارجی، صورت ذهنیه، صورت شکلیه، صورت نوعیه، صورت علمیه و... بسیاری دیگر.

"صدرالدین شیرازی (ملاصدرا) می گوید: تمام معانی و اطلاعاتی که برای صورت هست در این معنی که "ما به یکون الشیء هو بالفعل" مشترک است و این معنی جامع همه است" و نیز در مورد اختلاف ماهیت صورت در فلسفه اسلامی و دیدگاه افلاطون و یونان قدیم چنین می گوید: "صورت نوعیه نزد معلم اول (افلاطون) و اتباع او جوهر و نزد رواقیان عرض و نزد ما عین وجود است" (همان مأخذ، ص ۱۲ تا ۱۸). طبق نظر وی "حذف صفت یا صفاتی از امور مادی در عین آنکه در ماده باشند ممکن نمی باشد و آنچه مجرد و عاری از صفت یا صفات (ماده) شود، صورت آن شیء است که در قوای مدرکه انسانی است" (شهیدی، سید جعفر، ۱۳۴۱، ص ۴۶). بنابراین صورت یا "فرم" در فلسفه اسلامی همان ماهیت و شبثیت شیء و شخصیت ویژه یک شیء است که به فعلیت درآمده و در خارج با ماده در وحدت کامل می باشد. همچنین فرم یا صورت شیء قابلیت تجرید و مجرد شدن از ماده را به واسطه نقل به قوای مدرکه انسان نیز دارا می باشد. پس "فرم" سوای از ماده بوده و قابلیت وجودی ذهنی را نیز دارا است. حال برای مشخص کردن مفهوم "فرم" و وجه آن در هنر لازم است تا یک جمع بندی از موارد ذکر شده داشته باشیم.

جمع‌بندی (ویژگی‌های معنایی فرم)

بر اساس آنچه گفته شد ویژگی‌های معنایی "فرم" به قرار زیر می‌باشند:

- ۱- فرم شخصیت و هویت قابل درک یک شیء است که به واسطه آن، اشیاء، شناخته شده و از هم تمیز داده می‌شوند.
- ۲- فرم نظام ترکیب و روابط ساختاری موجود در یک مجموعه واحد است و به طور کلی طریقه سازمان‌دهی بخش‌های یک کل واحد است.
- ۳- مفهوم فرم از نظر ریشه‌ای با زیبایی‌قرابت دارد.
- ۴- فرم واژه‌ای کلی، باز و نسبی است. لذا دارای مراتب است و جهت تشخیص تفاوت‌ها و شباهت‌ها، بسته به موضع مورد نظر و کیفیت مفروض، متغیر می‌باشد.
- ۵- فرم گرچه با ماده و محتوا هنگام فعلیت‌ش در خارج، در وحدت است، اما با آنها متفاوت است.
- ۶- فرم قابلیت تجرید از ماده و نقل به قوای ادراکی انسان و نتیجتاً وجودی ذهنی را داراست.
- ۷- فرم فاعلیت‌ش و شیئیت ذاتی و ماهیت وجودی آن است.
- ۸- فرم دارای خصوصیات مطابق با قابلیت‌های ادراکی و ذهنی بشر است.
- ۹- با توجه به کاربردهای فراوان فرم، این واژه در حوزه‌های مختلف معنایی خاصی دارد و به عنوان یک اصطلاح تخصصی می‌باید از منظری خاص تبیین شود.

مفهوم فرم در هنر

"فرم" در هنر لاجرم مربوط به اثر هنری می‌باشد. چراکه ذکر گردید؛ فرم فعلیت یک چیز و شیئیت یک شیء است و آنچه که در هنر فعلیت یافته و به منصفه ظهور می‌رسد، همانا اثر هنر یا اثر هنری است. البته لازم به تذکر است که این اثر قبل از ظهور محسوس، مرتبه‌ای از وجود را در ذهن و فکر هنرمند (هنگام شروع فعالیت خلاقه هنری) دارد. "فرم حالت کاملی از یک کار هنری است" (P. 17; Ocivirk, Otto G., et al; 1990) در فرهنگ کتابخانه‌ای هنر در مورد "فرم" چنین آمده است: "فرم اصطلاحی است که برای جوهی از یک کار هنری، همچون نظام درونی و شکل بکار برده می‌شود و اغلب با میزانی تمایز از ماده، موضوع، محتوا، عملکرد و سبک کارهای هنری استفاده می‌شود. ... بیشترین چیزی که ما در یک کار هنری ارزش‌گذاری می‌کنیم ناشی از ارتباط-ها و نسبت‌ها می‌باشد و فرم عامل‌هایی نه‌نیست ما در مورد هنر می‌باشد. در هر صورت فرم به طور ساده ارتباط و نسبت نبوده و کل یک کار هنری نیز نسبت و ارتباط نمی‌باشد" (Dic. Of Art, Vol. 11, Pps. 312-314)

یک اثر هنری کامل از چهار عامل وحدت یافته تشکیل شده است: فرم، محتوا، موضوع (یا سوژه) و ماده، که پاره‌ای اوقات ماده به دلیل یکسان بودن (مثلاً بوم و رنگ در نقاشی) نادیده گرفته می‌شود. باید توجه داشت که در هنرهای کاربردی، این عوامل به گونه‌ای دیگر می‌باشند: فرم؛ ماده؛ عملکرد؛ که عملکرد به ازای موضوع و محتوا می‌باشد. بنابراین عملکرد یک اثر هنری ناب یا زیبا، بیان موضوع و انتقال محتوا می‌باشد. در هنرهای کاربردی، اثر هنری علاوه بر ابعاد زیبایی‌شناسی، به عنوان شیئی مورد استفاده، عملکرد و کاربردی ویژه را پوشش می‌دهد.

در مورد تفاوت موضوع و محتوا باید گفت: موضوع یک اثر هنری، سوژه یا داستان کلی است که هنرمند از بین پدیده‌ها و رویدادهای مختلف انتخاب نموده و محتوا؛ پیام مورد نظر هنرمند و یا چیزی است که در موضوع کشف شده و در اثر هنری مورد تأکید قرار گرفته شده است. بعبارت دیگر موضوع، "صورتی" است که هنرمند برای بیان معنای مورد نظر خود (محتوی)، انتخاب می‌نماید. هنرمند در انشاء اثر خود بین صور ادراکی، صورتی مناسب بیان محتوی خود انتخاب می‌کند. بنابراین موضوع خود نیز دارای فرم بوده و به عبارت دیگر مرتبه‌ای از فرم اثر هنری، محسوب می‌شود.

"هربرت رید" در کتاب «معنی هنر» در تعریف "فرم" می‌گوید: "فرم هر اثر هنری چیزی جز شکل و آرایش اجزا و جنبه‌ مرئی آن نیست" (رید، هربرت، ۱۳۵۲، ص ۱۸). "غلامحسین نامی" در کتاب «مبانی هنرهای تجسمی»، "فرم" را چنین تعریف کرده است: "شکل یا صورت هر اثر هنری جنبه‌های مرئی و عینی را که در نتیجه آرایش و ترکیب اجزاء و عناصر تشکیل دهنده اثر بوجود می‌آید، در بر می‌گیرد. ترکیب اصوات، ریتم، هارمونی و ملودی، شکل (فرم) یک قطعه موسیقی و ترکیب عناصر بصری مانند: خط، نقطه، فرم (حجم)، رنگ، سایه روشن، بافت، ریتم و فضا، شکل یک اثر نقاشی و منظومه‌ای از عناصر بصری همچون حجم، فضا، ریتم، بافت و غیره. شکل یک اثر معماری و بالاخره ترکیبی از کلمات، وزن، قافیه و ریتم شکل و صورت یک شعر را بنا می‌کنند" (نامی، غلامحسین، ۱۳۷۱، ص ۱۴۸). همانطور که مشاهده می‌شود در تعریف فوق "شکل" به جای "فرم" بکار رفته است و کلمه "فرم" نیز بجای سطح یا حجم. با توجه به تفاوت بین شکل و فرم- که حتی در همان کتاب بدان اشاره شده- تعریف فوق موجب سردرگمی و خلط مبحث می‌شود. در همان کتاب در بیان تفاوت شکل و فرم آمده است: "شکل و فرم اغلب به یک معنی بکار می‌رود اما در دنیای هنرهای بصری هر یک دارای مفهوم و معنای ویژه‌ای است. شکل هر جسم عبارت است از خطوط پیرامون سطح آن جسم، در حالیکه فرم جنبه‌سه بعدی جسم است. که از زوایای مختلف قابل دیدن باشد. ... بنابراین هر فرمی در خود دارای شکل‌های فراوانی است" (همان مأخذ، ۱۳۷۱، ص ۴۸). "فرانسیس چینگ" در کتاب «معماری، فرم، فضا، نظم»، در تعریف شکل می‌گوید: "شکل به خط دورۀ یک سطح یا حجم مرئی اطلاق می‌شود و وسیله اصلی شناخت فرم یک شیء است" (چینگ، فرانسیس، دی. کی.،

۱۳۷۰، ص ۱۵۲). "واسیلی کاندینسکی" در کتاب «روحانیت در هنر» در مورد شکل می‌گوید: "شکل به معنای باریک وازه هیچ چیز دیگری جز محدود کردن رویه‌ای با رویه‌ای دیگر نیست" (کاندینسکی، واسیلی، ۱۳۵۲، ص ۷۴). "ویکتور وازارلی" در کتاب "پلاستی سیتة" خود فرم و رنگ را عاملی واحد و غیر قابل تفکیک می‌داند و از آنها به عنوان دوگانگی غیر قابل تقسیم یاد می‌کند (وازارلی، ویکتور، ۱۳۵۱، ص ۱۱۲).

مفهوم "فرم" در مقوله هنر طبق دائره‌المعارف آمریکانا چنین است: "هر چه مستقیماً به مشاهده و ادراک آید... بافته‌ای از نسبت‌های درونی - از قبیل تضاد در تونالیت، توازی در سطح بندی، کمپوزسیون (ترکیب بندی) در نقاشی - عناصر و کیفیت کاری هنری" (Enc. Americana, Vol.11, P. 601). در این عبارت - که در نگاه نخست مبهم به نظر می‌رسد - منظور از بافته‌ی نسبت‌های درونی، در واقع کلیت کار هنری است که به صورت پارچه‌ای بافته شده از تار و پود عناصر تشکیل دهنده آن کار بر اساس نسبت‌های درونی یا کیفیات بصری تجلی می‌کند.

در کتاب آموزشی میانی هنر (Art Fundamentals) تعاریفی در مورد "فرم" ارائه شده که بدین قرارند: "معنای لغت فرم: نظام قرارگیری مصنوع و اختیاری تمام عناصر بصری مطابق با قواعدی که وحدت ارگانیک را در کل کارهای هنر، بسط خواهند داد." (Ocvirk, Otto G., et al; 1990; P. 4) و در تعریف وحدت ارگانیک می‌نویسد: "حالتی است در یک کار هنری، که در آن، تمام قسمت‌ها چنان ضروری و مربوط بهم هستند که کار هنری را مشغول یک زندگی در خودش می‌نمایاند." (Ibid; P. 7). در جای دیگر همان کتاب فرم را به عنوان "کلیت فیزیکی یک کار هنری" (Ibid; P. 66) و در جایی دیگر "مجموع همه واسطه‌ها و فنون استفاده شده و نظام سه بعدی عناصر درون یک کار هنری" (Ibid; P. 178) معرفی می‌کند. مرحوم علی‌نقی وزیری در کتاب «تاریخ عمومی هنرهای مصور» فرم را چنین تعریف کرده است: "فرم یا شکل عبارتست از مجموعه‌ای واحد و کامل و زنده، ترکیب عناصری است که مجموعه‌ای را بوجود می‌آورند. روش و سبکی که هماهنگی میان این عناصر را برقرار کرده است. خلاصه‌عاملی است که شخصیت ممتاز و یگانه‌ای به مجموعه بخشیده است" (وزیری علی‌نقی، ۱۳۶۹، ص ۲۱). در عبارت فوق نیز شکل و فرم همسان فرض شده‌اند. لیکن باید توجه داشت که شکل (به فتح شین) در واقع ترجمان دقیق کلمه Shape می‌باشد و خود بخشی از "فرم" است.

در اکثر تعاریف فوق کلمه ترکیب (کمپوزسیون) بکار رفته است. م. آلیاتوف در کتاب خود تحت عنوان "تاریخچه کمپوزسیون نقاشی" در تعریف این اصطلاح می‌نویسد: "Composition واژه ایست لاتینی به معنای تطبیق، استقرار و ارتباط عناصر یا ایجاد نظم و وحدت بین آنها. ... کمپوزسیون به عنوان اصل ایجاد وحدت یا تقسیم بندی (بر) اساس تناسب و ریتم که لازمه انواع رشته‌های هنری

است مطرح می‌گردد" (آلیاتوف، م.، ۱۳۷۲، ص ۹). "موهولی ناگی" در کتاب خود تحت عنوان "دید نو و مجرد یک هنرمند" کمپوزسیون را "مسئول عالی‌ترین ارزیابی ذهنی از عناصر و روابط بین آنها" می‌داند (ناگی، موهولی، ۱۳۴۲، ص ۴۱). دکتر محمد حسین حلیمی در کتاب خود تحت عنوان "اصول و مبانی هنرهای تجسمی" کمپوزسیون را چنین تعریف می‌کند: "جای دادن منطقی عناصر تجسمی در فضای مورد نظر... نظم و ترتیب دادن، برنامه ریزی کردن بین عناصر تصویری، منسجم نمودن قسمت‌ها با هم، ترکیب کردن و کنار هم قرار دادن آنها، ساختار و سازماندهی عناصر تجسمی و بالاخره هماهنگ کردن همه اجزاء با هم، مفهوم ترکیب را مشخص می‌کند" (حلیمی، محمد حسین، ۱۳۷۲، ص ۲۲۴).

از آنجایی که "نظام و قوانین حاکم بر کار هنری" طبق تعاریف ذکر شده مهم‌ترین عامل در مفهوم فرم است، لذا فرم ارتباط تنگاتنگی با ترکیب (کمپوزسیون) دارد و اگر بگوییم که "فرم" کیفیت ترکیب یک کار هنری است، گرچه ناقص اما غلط نگفته‌ایم علاوه بر آنچه ذکر گردید، اصطلاح فرم در مقوله هنر کاربردهای دیگری نیز دارد که مربوط به مقایسه و بیان تمایز می‌باشد. در این مورد در "آمریکانا" چنین آمده است:

- ۱- تمایز بین ابعاد بزرگ و ابعاد ریز (ساختمان و بافت. به عنوان دو فرم متفاوت)
 - ۲- مفهوم سبک فرم یا نوع یا الگوی مشترک بین تعدادی کار، به طور مثال یک سونات شعر یا یک سونات موسیقی.
 - ۳- مفهوم رتبه فرم یا میزان خوب بودن فرم که مربوط به زیادی یا کمی وحدت یک سازمان است.
- (Enc. Americana, Vol.11, P. 601) در این مورد، عوامل هماهنگی و تناسبات ذکر گردیده است.

در فرهنگ کتابخانه‌ای هنر، این سه نوع فرم متمایز و کلاً کاربردهای اصطلاح "فرم" در هنر به صورت ذیل تعریف و بسط داده شده است: "نخست فرم بعنوان قاعده نظام دهنده (که نظم، ترتیب، سازمان و ساختار نامیده می‌شود) دوم فرم بعنوان شکل، حالت یا آرایش و ترتیبی خاص در فضایی از هر نوع با هر بعد (در یافتنی به وسیله بینایی و یا دیگر حواس) و سوم فرم بعنوان نوع یا گونه. و تنوع چهارمی هم باید به آنها اضافه نمود: فرم به عنوان ملاکها، الگوها یا جریانات قابل تکراری که بیشتر اوقات به واسطه دسته بندی‌های نوع سوم ایجاد می‌شود. با دو معنی نخست ما معمولاً در مورد یک اثر هنری دارای فرم صحبت می‌کنیم. (فرم منحصر به فرد خرد اثر) لیکن دو معنی دیگر در صورتی که یک اثر هنری نمونه‌ای از یک فرم (الگو) باشد، منظور می‌شود. (گونه یا نوع اثر هنری) ... کاربرد مرسوم دیگری نیز وجود دارد که جدای از آنهاست. فرمها بعنوان موجودیت قابل تشخیص بالفعل (عملی) در محدوده آثار هنری".

(Dic of Art; Vol. 11; Pps. 312- 314)

نتیجه گیری

و نسبت‌های درونی و حالت جنبه‌های محسوس یا قابل مشاهده یک اثر هنری به واسطه بعدمندی فضایی و نیز محدوده و کیفیت شکلی-فضایی اثر هنری (تحت تأثیر قوای ادراکی بشر و قابلیت‌ها و محدودیت‌های آن مشخص و تعیین می‌گردد. لذا فرم از این حیث (یعنی ساختار زیبایی شناختی) دقیقاً بر مبنای الگوهای ادراکی (یا قابل درک) بشری می‌باشد.

هفتم؛ موجودیت فرم هر اثر هنری بعنوان ساختار زیبایی شناختی آن اثر در هر مقوله از هنر به سه عامل ذیل قابل تجزیه است. به عبارت دیگر فرم هر اثر هنری بعنوان ساختار قابل درک زیبا-شناختانه آن در سه رتبه وحدت یافته ذیل، قابل تشخیص است:

۱- نوع واسطه‌ها یا گونه عناصر اولیه یا فرم قابل درک اجزاء تشکیل دهنده ساختار فرمی، مانند نقطه، خط، سطح و حجم در هنرهای بصری.

۲- کیفیات و کمیات قابل درک (محسوس) این عناصر یا اجزا به طور منفرد و ذاتی و یا نسبی و اکتسابی در مجموعه، مانند شکل، رنگ، موقعیت، اندازه و غیره.

۳- نظام، قواعد و روابط فی مابین عناصر یا یکدیگر و کلیت مجموعه و نقش آنها در وحدت کل مجموعه. مانند هماهنگی، نظم، ریتم، تناسب، تعادل و غیره.

هشتم؛ فرم آثار هنرهای کاربردی دارای وجوهی دیگر نیز می‌باشد:

۱- وجه عملکردی به ازای موضوع و محتوا (که ماهیت وجودی شیء هنری کاربردی را مشخص می‌کند).

۲- وجه فنی شامل تأثیر تکنیک، ابزار و ماده در فرم.

۳- وجه انسانی شامل تناسب فرم با ابعاد انسان و توانایی‌ها و ویژگی‌های زیستی وی.

نهم؛ فرم یک اثر هنری به طور کلی دارای وجه بیانی یا تأثیرگذار نیز می‌باشد. وجه بیانی فرم هنری در قالب سه نوع (یا سه فرم) مختلف قابل تجلی در اثر هنری و قابل درک بواسطه مخاطب است:

۱- وجه بیانی انتزاعی ناب یا تجریدی

۲- وجه بیانی بازنمایی واقعیت یا شبیه سازی (نشانه ای)

۳- وجه بیانی نمادین یا سمبولیک

در آخر می‌باید متذکر شد که هر یک از موارد نه گانه فوق‌الذکر در باب مفهوم فرم، قابلیت بسط و تشریح در قالب چندین مقاله علمی را داراست.

از کل مطالب گفته شده این نتیجه حاصل می‌آید که "فرم" یک واژه باز (از نظر گستره معنایی)، کلی، نسبی و دارای مراتب است، لذا برای درک دقیق مفهوم آن و نیز منظور از بکار بردن آن می‌باید موارد ذیل را در نظر گرفت تا با توجه به منظر و موضع خاص بکارگیری این واژه کلیدی در درک آن دچار خطا و ابهام و سوء تأویل نگردید:

اول؛ فرم در مقوله هنر متضمن زیبایی محسوس و قابل درک ساختار اثر هنری نیز می‌باشد.

دوم؛ یکی از مراتب فرم در هنر نوع و گونه آثار است. هر مقوله از هنر یا هر نوع هنر خود دارای فرمی خاص می‌باشد مانند فرم ادبی، موسیقایی، تجسمی و غیره. فرم در ابتدا مرتبه کلی یا گونه اصلی یک اثر هنری را مشخص می‌کند و در مرحله بعد بر نوع یا گونه ای، که اثر هنری در آن مقوله خاص بدان اختصاص دارد، دلالت می‌کند، که این مرتبه با میزان دقت در جزئیات و عناصر تشکیل دهنده ساختاری و درک شباهت‌ها و دسته بندی آنها در الگوهای قابل تکرار فرمی، قابلیت تزاید و بسط دارد. به طور مثال یک اثر هنری ادبی ممکن است به فرم شعر و نیز شعری به فرم غزل یا مثنوی و یا مثنوی عاشقانه یا حماسی باشد. لذا فرم طی مراتب مختلف نوع یا گونه یک اثر هنری را مشخص می‌کند.

سوم؛ به طور کلی فرم بر تمامیت به فعلیت رسیده کار هنری دلالت دارد؛ لذا "فرم" تجلی وحدت کامل عوامل تشکیل دهنده اثر هنری می‌باشد که شامل؛ موضوع، محتوا، ماده و فرم می‌باشد. علاوه بر این "فرم" به طور خاص بر روابط درونی و ساختار زیبایی شناختی حسی- ادراکی کلیت اثر هنری (یا فرم آن به طور عام) دلالت دارد.

چهارم؛ «فرم» اگرچه «شکل» را نیز در بر می‌گیرد ولی محدود به آن نیست. فرم یک مفهوم کلی است در صورتیکه شکل جزئی بوده و بواسطه برخورد خطوط خارجی یک شیء یا اجزاء آن با محیط پیرامون، تشخیص داده می‌شود. رنگ نیز جدای از فرم نیست و این دو عامل یعنی شکل و رنگ خود در واقع بخشی از فرم می‌باشند.

پنجم؛ مرتبه مهم فرم یک اثر هنری، کیفیت ویژه ترکیب بندی یا کمپوزسیون عناصر تشکیل دهنده آن است. این مرتبه به لحاظ بررسی زیبایی شناختی ساختار آثار هنری دارای اهمیت ویژه ای است.

ششم؛ علاوه بر این، فرم یک اثر هنری محدود به موجودیت خارجی یا ماده آن اثر نبوده و با آن ختم نمی‌شود بلکه فرم در ذهن مخاطب تداوم دارد. این امر موجب حرکت و تکامل ادراک و تأویل یک اثر هنری در ذهن، گردیده و احیاناً موجب برداشت‌های فردی بر مبنای تجربیات و پیش زمینه‌های منحصر به فرد ذهنی نیز می‌گردد. بعلاوه فرم بعنوان ساختار زیبایی شناختی یک اثر هنری (اعم از روابط

منابع و مأخذ:

الف) منابع فارسی:

- آلیاتوف، م.: "تاریخچه کمپوزسیون نقاشی"، نشر دنیای نو چاپ اول، ۱۳۷۲.
- چینگ فرانسیس، دی.کی.: "معماری، فرم، فضا، نظم"، انتشارات دانشگاه تهران چاپ دوم، ۱۳۷۰.
- حائری یزدی، مهدی: "هرم هستی"، مرکز مطالعه فرهنگ ها، چاپ اول، ۱۳۶۰.
- حلیمی، محمدحسین: "اصول و مبانی هنرهای تجسمی" (جلد اول)، شرکت افست، چاپ اول، ۱۳۷۲.
- رید.هربرت: "معنی هنر"، شرکت سهامی کتاب های جیبی، چاپ دوم، ۱۳۵۲.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا: "ادوار شعر فارسی"، انتشارات توس، ۱۳۵۹.
- کاندینسکی، واسیلی: "روحانیت در هنر"، انتشارات بینش نوین، ۱۳۵۲.
- ناگی، موهولی: "دید نو و مجرد یک هنرمند"، انتشارات تالار ایران، ۱۳۴۳.
- نامی، غلامحسین: "مبانی هنرهای تجسمی"، انتشارات توس، چاپ اول، ۱۳۷۱.
- نوروزی طلب، علیرضا: "صورت و معنا در هنر"، نشریه علمی فرهنگی صحنه، شماره ۲، خرداد، ۱۳۷۲.
- وازارلی، ویکتور: "پلاستی سیت"، انتشارات رز، چاپ اول، ۱۳۵۱.
- وزیری، علینقی: "تاریخ عمومی هنرهای مصور"، چاپ پژمان، چاپ دوم، ۱۳۶۹.

ب) فرهنگ ها و رسالات:

- آریانپور کاشانی، عباس: "فرهنگ کامل انگلیسی فارسی" (پنج جلدی) انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۶۳.
- باطنی، محمدرضا: "فرهنگ معاصر" (انگلیسی - فارسی)، چاپ نویهار، چاپ دوم، ۱۳۷۲.
- دهخدا، علی اکبر: "لغت نامه فارسی" چاپخانه مجلس شورای ملی، ۱۳۳۵.
- شهیدی، سید جعفر: "فرهنگ علوم عقلی" کتابخانه ابن سینا، چاپ اول، ۱۳۴۱.
- ظفرمند، سید جواد: "فرم و فضا در طراحی صنعتی" رساله کارشناسی ارشد طراحی صنعتی، دانشکده هنرهای زیبا- دانشگاه تهران- ۱۳۷۵.
- عمید، حسن: "فرهنگ فارسی" (دو جلدی)، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۷.
- کرامتی، محسن: "فرهنگ اصطلاحات و واژگان هنرهای تجسمی، نشر چکامه، چاپ اول، ۱۳۷۰.
- مرزبان، پرویز، حبیب معروف: "فرهنگ مصور هنرهای تجسمی"، انتشارات سروش، ویرایش دوم، ۱۳۷۱.
- معین، محمد: "فرهنگ فارسی"، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳۶۲.
- "فرهنگ جهانی وبستر"، انتشارات گلشائی، چاپ اول، ۱۳۶۳.

ج) منابع خارجی:

- Ocvirk, Otto G., et al; Art Fundamentals: Theory and Practic; School of Art Bowling Green University; Wm.C. Brown Publishers; Siexth Edition, 1990
- Enc. Americana, Vol.11, Americana Corpotation, 1975
- Enc. Britanica, Vol.9, Hay Cock Press, 1957
- Enc. Britanica, Vol.4, Printed in USA Inc.; 15th Edition; 1991
- Enc. International, Vol.7, By Urolier of Canada Limited, USA, 1975
- The Advanced Learners Dic. of Current English; By: A.S.Hosnaley, E.V.Gaten, H.Yake Field.1948
- The Dictionary of Art, Vol.11, Jae Turner, Macmillan, 1996
- The Oxford English Dic.; Vol.6, K.A. Simpson And E.S.C.Weiner Clarendon Press, 1989
- The Oxford. Minidic. Compiled by Goyce M.Hawking, 1991, Second Edition.
- Webste's New Word Dic.David B.Gurlnik, 1984